

word:	definition:	Example 1:
Postpone به تعویق انداختن	put off to a later time; delay به زمان دیگری موکول کردن ، به تاخیر انداختن ، به تعویق انداختن	The young couple wanted to postpone their wedding until they were sure they could handle the burdens of marriage. زوج جوان خواستند ازدواجشان را تا وقتی مطمئن شوند که می توانند بار ازدواج را به دوش بکشند به تاخیر اندازند
Consent رضایت دادن	agree; give permission or approval موافقت کردن ، اجازه یا رضایت دادن	My teacher consented to let our class leave early. معلم موافقت کرد، دانش آموزان کلاس را زودتر ترک کنند
Massive حجیم	big and heavy; large and solid; bulky بزرگ ، سنگین ، درشت و تو پر، حجیم	The boss asked some employees to lift the massive box. رئیس از چند کارمند خواست جعبه سنگین را بلند کنند
Capsule کپسول	a small case or covering جعبه یا روکش کوچک	The small capsule contained notes the spy had written after the meeting. جعبه کوچک حاوی یادداشت هایی بود که جاسوس بعد از جلسه نوشته بود
Preserve محافظت کردن	keep from harm or change; keep safe; protect از تغییر یا آسیب دور نگه داشتن ، سالم نگه داشتن ، محافظت کردن	The lawyers wanted to preserve the newest reforms in the law. وکلا می خواستند از تغییر در اصلاحات جدید قانون جلوگیری کنند
Denounce محکوم کردن - انتقاد کردن	condemn in public; express strong disapproval of آشکارا محکوم کردن ، ابراز نارضایتی شدید کردن از	The father denounced his son for lying to the district attorney. پدر، پسرش را به خاطر دروغ گفتن به بازپرس بخش سرزنش کرد
Unique منحصر به فرد	having no like or equal; being the only one of its kind برابر یا شبیه ندارد ، در نوع خود تک است ، منحصر به فرد ، بی همتا	Going to Africa was a unique experience for us. سفر به آفریقا برای ما تجربه ای بی نظیر بود
Torrent سیلاب	any violent, rushing stream; flood هر جریان خروشان و خشن	A massive rain was coming down in torrents. باران سنگینی به صورت سیلاب در حال باریدن بود
Resent رنجیدن از	feel injured and angered at (something) از چیزی احساس آزردهی خاطر یا عصبانیت کردن	Bertha resented the way her boyfriend treated her. برتا" از رفتار دوست پسرش رنجیده شد

Molest	آسیب رساندن - حمله کردن	interfere with and trouble; disturb	مزاحم شدن و اذیت کردن ، آزار دادن	My neighbor was molested when walking home from the subway.	همسایه من وقتی از مترو به خانه بر می گشت، مورد اذیت قرار گرفت
Gloomy	تیره تار - تاریکی	dark; dim; in low spirits	تاریک ، کم نور ، با روحیه ی پایین	My cousin was gloomy because his best friend had moved away.	پسر عموی من دلگیر بود از اینکه بهترین دوستش رفته است
Unforeseen	غیر مترقبه	not known beforehand; unexpected	از قبل نامعلوم ، غیر منتظره ، پیش بینی نشده	We had some unforeseen problems with the new engine.	مشکلات پیش بینی نشده ای با دستگاه جدید داشتیم